

	<div>از زبان یک پلاک گمنام</div>
---------------	---

- من پلاکی از فکّه برگشته ام. با سابقه سالها حضور در زیر شاخِ با عطر و بوی بهشت . آغشته به خون. شاهد دیدن بال‌مالیکه شب‌نشین کانالها ! همنشین انتظار. خاک مرا دربرگرفت. خاک مرا رویید. خاک لپهایم را بوسید.

خاک تنم را پوشید. لاله ای سرخ جوانه زد. من از امتداد غربت غرب می آیم. با شانه های صبور خاک گرفته خاک جنوب و نگاه‌های که بی جوی مادری دل کانالها است. کانالهای غربی را غریبانه حسته ام.

سنگ‌راه‌های آبی بی آرایش همدم بوده اند. شبهای من غریب‌ترین شبهای شام غریبانند. هفت آسمان از من دور نبوده اند. من فدای فکّه ام. شهره گمنامی. خوبیده در شیراها ! بی هیچ سایبانی ! دلم از مز پبهشت می آید. گمنامی مرا خوشتر است. در کانالها بهتر می توان نفس کشید. راه آنجا تا بهشت یک دهن ناله است. شیراها را خوب می شناسم. شبهای تنهایی را لمس کرده ام و درد غربت را خوب می فهمم. چندی در محاصره هم بوده ام. عطش را چشیده‌ام. مرا چند همدم بود. پیشانی بندی ، قرآن کوچک ، مهر نمازی، وصیتنامه ای، قفیه ای خونین ! قمقه ای تهی از آب و منشی استخوان که در صبح به رکوع پهلوی شکسته اند و هر شام به سجود گلوبی پاره پاره ! آنجا فرشته ها هم بودند. آسمان سینه به سینه زمین بود.

در شبهای من مهتاب بود و ستاره. چهره ها نورانی بود و نسیم با من به گفت وگو بود. پیشانی بند را فرشته ها می بویدند. قرآن کوچک را چهره های نورانی می خواندند. مهرنماز را ماه برد. وصیتنامه ام را زمین در خویش جایی داد. اما کماکان می رشد. مرا روزی گویند گردن آویز شجاعی بود. گردنی شمشادگونه. قامتی بر خاک افتاد و قناسه ای مرا به بهشت رساند.. هر غروب دلتنگی هایم را با فرشته ها قسمت می کردم و غریبی عادت شیرین من شد. طوفان می وزید. اما من نمی لرزیدم. باران می بارید اما من دریا را می جستم. عطشم را فرات فرومی نشاندم. مرا سربانی نبود جز آسمان. شبهای ندای کیمیل مرا هزار پنجره می خواند. دل‌هایی که به رنگ شعیبه بود. چشمانی مرا منتظر بود. مادری مهربان یاد مرا آنگوی می کرد. زمزمه هایش را می شنیدم. با چشمانی منتظر! ! غربت من بیشتر و بیشتر می شد. دلم برای مویه های پرسوز می گداخت. می خواستم کسی مرا می خواند. پیشانی بندم را به مادری می سپرد. چغیه ام را به چهره می مالید. می گریست. کرد غربت را از چهره ام بی دوند.

مرا آغوش مهربانی در آغوش می گرفت. خاک را به گدازگی می نشست. نمی مویه ای سرمی داد. از غربت نی بریام می خواند. من که ماندم، مجنونم را لیلیایی خواندند و دشت آواره من شد. سکوت لاله های همجوار. کانالها را پر می کرد. و تماشا بی دربی درمی شد. از که باید پرسید چرا عشق جواب ندهای من است. از که باید پرسید چرا منشی استخوان؟ از که که باید پرسید پلاکهای همسفر من کجایند؟

●

کار خدا را آسان کرد ، خیلی.

کنارغیبت.دروغ،اسراف،تهمت،ریا،غرور،بدخلقی، خودخواهی و...برای خودش تنبیه نوشت،وقتی هر روز جدول قرآن خواندن و نماز، یتیم نوازی و دعا،زیارت ائمه و با وضو هیئت رفتن را با لذت برای خودش پرمی کرد و خشنود بود از لخنند معبودش. ۱۶ساله بود که قدم هایش را به راه یک بلد راه گره زد، وقتی با آن جسّه تحفیض تمام دنیا و متعلقاتش، نگرانی و دل‌بستگی هایش را در سایه قدم هایش جا گذاشت انگار می دانست زیاد نور نیست راهی که منتهایش می شود دعوت بی گزینش می‌شود نام نامی رزمنده و ارزش بی منتهای شهادت... نامش سیامک بود،سیامک میلاسی،متولد ۱۴۶۵ در امیدیه خوزستان،وقت جبهه رفتن دانش آموز سال سوم دبیرستان بود،شاگرد مدرسه مجید خیاب. با این که کم کم سن و سال بود تمام تفریح و دلخوشی اش می شد مسجد و پایگاه بسیج ملطشان.تمام دنیایش پیروی از امام و خشنودی مردم بود.

تمام یادگاری های مادر سیامک خاطره فرزندى صبور،مومن،نقاشى فرزندش از شهيد،امام نوارهای سخنرانى عالمان و روحانونى مانند آیت الله دستغیب،مطهری و طالقانى است.همین. شاید کار آسانى نباشد وصف نوجوانى که سواى خلیلى از بچه ها هم و غمش به جای تحصیل و تقویح،نگرانى از این سال که چرا نامش را عبدالله نگذاشتند، اینکه به خواهرانش یاد آور شود برای زینتی بودن فقط به ریسمان حجاب تمسک جویند،اینکه برادرانش از امام و اطاعت از او، از انقلاب و پاسداری از آن لحظه ای غافل نباشند.

در وصف عظمت این شهید شاید نگاهی به فراگیری وصیت نامه اش بتواند زمزمه ای باشد از گوشه ای از آن خلوص و درک. میلاسی در وصیت نامه اش نوشته: حمد و سپاس ذات اقدس ملکوتی را که به چنین راهی هدایتمان کرد و از بودن و گندیدن ، به سوی شدن و رفتن و تو را دیدن راهمایمان شد

در بیکران لاله زار شهیدان هر روز لاله ای کاشته می شود و اشک چشم پروانه های سوخته بال، نهر های جاری این لاله زار را تشکیل می دهند که از دلالت تا نهایت به اوج می روند و خود مایه حیات و تدوام انقلابند.

شهادت تزییق خون است برپیکر اجتماع.بهدین شهیدان هستند که به پیکر اجتماعی که دچار کم خونی است خون جدید وارد می کنند.

بزرگترین آرمان و آرزوی رسول خدا و امام صادق (ع) به وجود آمدن یک حکومت مقتدر اسلامی و وحدت و یکپارچگی مسلمان بود.اگر تمام مسلمین با هم متحد باشند قدرتی خواهند بود که هیچ کس در مقابل آنها نمی تواند ایستادگی کند.چنانچه امروز کسی که در ولایت قفیه متحلی در شخص حضرت امام،کوچکترین تردیدی کند یا جاهل است یا مرضی و مزدوراستعمار،حمایت حضرت امام از اولیا و اوصیا گرامی و ائمه طاهرین است و کوتاهی کردن به امام کوتاهی کردن به آنهاست.

از امام جلوتر نروید که گمراه می شوید و از او عقب نمائید که هلاک می شوید.همه حول محور الله جمع شوید و به خاطر اسلام تلاش کنید و وحدت کلمه را حفظ کنید تا پیروز شوید.

ما صلح پایدار و قدرتمندانه را در منطقه به ارمغان خواهیم آورد و به مثل دیگر یاد خواهیم داد تا چگونه در مقابل قدرتهای شیطانی بایستند.

شهید سیامک میلاسی



- دلم تنگ عبرت گرفتن است..**

گره بزَن... دلم را، محکم به گوشه آن آسمانی دلت، گره بزَن، به کناره ی آن سپید بی کُران، به ذره ای از آن خلوص بی وصف.به صمیمیت آن لحظه های خدایی و به منتهای تقوا داشتن..

دلم را به گوشه تقوایت گره بزَن، دلم تنگ عبرت گرفتن است..

ای مادران؛ مبادا از رفتن فرزندانتان به جبهه جلوگیری کنید،که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب رزینب را بدهید که تحمل شهادت ۷۲ شهید را کرد. به پدر و مادر عزیزم وصیت می کنم که در نیومد صبر کنند که خداوند صابران را دوست دارد.به برادرانم و خواهرانم عرض می کنم راه من که هم پیمان راه شهیدان است را ادامه بدهید و با ازواج کردن یا افرادی که با اسلام مخالفند ،با ام مخالف اند ،با روحانیت مخالف هستند جدا جلگیری کنید.خمس زکات و حج و واجبات دیگر را انجام بدهید و از محرمات بپرهیزید.اسم های بچه های خود را اسم نجیب کنید. زیرا حجاب شما کوبنده در این سلاح من است. فاطمه (ع) را الگوی خود قرار دهید. هر که برادران و خواهرانم و غیره بدی کرد مرا ببخشید و حلال کنید.

از دوری شما واقعا ناراحت می باشم و دلم برای

شما تنگ می شود و به فکر شما هستم.دوستان را به کسب علم و دانش تا درجات بالا دعوت می کنم که خدا جویندگان علم را دوست دارد.

شهید که شد ۲۰ سالش بود.در جنگ آرییچی زن بود.خدا دعوتنامه اش را در جزیره سهیل و عملیات کریلائی ۴ امضا کرد.اما انگار مادرش باید برای دیدار فرزندش صبور بودن را مزه مزه می کرد.آن هم ۱۷ سال.وقتی جنازه اش را آوردند خانواده اش هنوز امید داشتند به دیدار عزیز تریشان.آوردن استخوان های عزیزت وقتی هنوز بی تاب آن تائیه ای هستی که کنار قاب در چشمش شوی زیاد هم لحظه ی آسانی نیست.

میلاسی در وصیت نامه اش

نوشته:

حمد و سپاس ذات اقدس

ملکوتی را که به چنین راهی

هدایتمان کرد و از بودن و

گندیدن ، به سوی شدن و رفتن

و تو را دیدن راهمایمان شد

قلمی توانا و کلامی شیوا

کاش کلمه کفاف می داد تا بگویم چه علاقه ای به سادات داشت.چه توجهی به نماز،ترنند جالبی برای امر به معروف و نهی از منکر داشت تا مبادا دل کسای شکسته و با شرمندۀ شود.نگران بود،همیشه ،برای دوست،برای همسایه،برای یتیم...

برای خودش نامه اعمال نوشته بود.هر شب تمام روزش را نمره می داد تا پیش از شرمندگی در پیشگاه حق در دادگاه کوچک خودش حساب اعمالش را داده باشد.

شهید میلاسی یک دانش آموز بود،یک نوجوان. اما سن کمش بهانه ای برای سردرگمی و بی توجهی اش نشد.بین این همه آدم و تمام زرق و برق ها کم نشد. فکرش را که می کنم می بینم او نگاهش فقط به یک نقطه بود.

به گوشهٔ چشم یک مرد راه بلد...یک مولا...یک رهبر... دل‌بسته وحدت بود و بی تاب یکی شدن. اما امروز ما نگاهمان می چرخد...به فلان آدم،به فلان دوست،فلان جریان،فلان...

دچار کثرت و آشفتگی شدیم در این راه شلوغ. دلمان را به گوشه تقوایت گره بزَن...دلمان تنگ عبرت گرفتن است.

- شهادت تزییق خون است بر پیکر اجتماع.این شهیدان هستند که به پیکر اجتماعی که دچار کم خونی است خون جدید وارد می کنند.

	<div>با ساکشان بهیشتی</div>
---------------	------------------------------------

	<div>نام و نام خانوادگی :یونس هاشمی پور</div>
	<div>تاریخ تولد :۱۳۴۲/۲/۱</div>
	<div>تاریخ شهادت :۱۶۵/۱۰/۸۹</div>
	<div>یگان اعزام کننده : بسیج</div>
	<div>کارمند : بانگ صادرات</div>



محل دفن: گلزار شهدای یکتوئیّه در راه رضای خدا

چندین بار به جبهه رفت اما هر بار که صحیح و سالم بر می گشت پلاک خود را از وسط به او نیم می کرد و به گوشه ای می انداخت. وقتی علت را از او می پرسیدم می گفت: مادر وقتی ایقات شهادت را ندانم این پلاک چه ارزشی دارد نه زخمی شده ام، نه اسیر و نه ...نه بگو مگر من چه چیزی کمتر از رزمندگان دارم که جان خود را فدای اسلام کرده اند. همیشه می گفت: ما در جبهه همه روحمان اسلام می شود و هرگز برای پر کردن شکم به آنجا نرفته ایم اگر جنگ هست ، اگر خونی ریخته می شود در راه خدا و برای رضای او است نه چیز دیگر ...

یونس از قلم توانایی برخوردار بود خوب به خاطر دارم یک روز موضوع انشائی به او داده شد و او نیز با قلم قدرتمند و کلام شیوای خود چندین صفحه راجع به موضوع انشاء نوشت . وقتی معلم انشای او را مطالعه کرد باور نداشت که این قلم یونس است محکم و روان احساسات و تفکرات شخصی اش را به رشته تحریر در آورده است . از آن روز توجه معلم یونس او را به بیشتر شد و آنها دوستان شریف ترین خاطره

من ۴ سال از یونس کوچکتر بودم . او شاگرد ممتاز مدرسه بود و من به خاطر بازگوشی هایم از شاگردان تنبل ! هوش سرشار و استعداد یونس ذاتی بود .بقدری مشتاق یادگیری و تحصیل بود که حتی بعد از پایان سال تحصیلی مدرسه من سال آینده خود را موررمی کرد و برای سال جدید آماده شد . یک بار در تعطیلات تابستان به اتفاق هم به اسفهان سفر کردیم . علاقه زیادی به ورزش شنا داشت . از من خواست تا با هم به ژاننده رود برویم . من شنا بلد نبودم اما او با او وارد آب شدم . یونس گفت: رضا یک لحظه اینجا بنشین و از جایب تکان نخور تا من برگردم هنوز چند قدمی از من دور نشده بود که جریان آب مرا مثل یک توپ با خود برد . آن موقع فقط ترس بود و فریادهای گوش خراش من که یونس را متوجه ساخت . خود را به آب انداخت و با کمک چند شناگر دیگر مرا از غرق شدن نجات داد.ان آن روز این خاطره شیرین ترین لحظه ای شد که با یونس داشتم .

	<div>با ساکشان بهیشتی</div>
---------------	------------------------------------

	<div>با ساکشان بهیشتی</div>
---------------	------------------------------------

که بارها در جنگ تحمیلی علیه رزمندگان ایران به کار گرفته شد.

متأسفانه در بررسی سلامت روانی جانبازان شیمیایی، وضعیت نامطلوب است به طوری که سهم قابل توجهی از این افراد به افسردگی، اضطراب، اختلالات خلقی، اختلال استرس پس از سانحه و اختلالات جسمی مبتلا هستند.

بررسی میانگین سلامت عمومی براساس تحصیلات نشان می دهد هر قدر میزان تحصیلات بالاتر باشد سطح سلامت عمومی افراد نیز بالاتر خواهد بود. در بسیاری موارد نیز به علت شدت بیشتر مشکلات و درصده جانبازی بالاتر، این افراد بازنشته می شوند و این مسئله نیز می تواند دلیلی دیگر بر شدت بیشتر اختلال در این گروه باشد.

همچنین به طور مشخص آگاهی بیشتر نسبت به بیماری و توانایی بیشتر در انطباق با مشکلات و احتمال دسترسی بهتر به امکانات درمانی می تواند در این امر موثر باشد. بررسی وضعیت سلامت جانبازان مصدوم با گاز خردل براساس میزان تحصیلات همسر آنها به طور مشخص نشان می دهد جانبازانی که همسر آنها تحصیلات دانشگاهی داشته اند، وضعیت سلامت روانی شان بسیار بهتر بوده است.

هر قدر از میزان تحصیلات همسر کاسته شده، نمره آزمون سلامت روانی بالاتر رفته است و این اختلاف، بویژه در مقیاس افسردگی بارزتر بوده است. چراکه سطح تحصیلات بالاتر سبب افزایش آگاهی افراد می شود که می تواند باعث کاربرد بهتر مهارت های زندگی و در نتیجه بالا بردن سلامت روانی خود و افراد خانواده شود.

بسیاری از جانبازان روزهایی متعددی را از سال در بیمارستان ها بستری می شوند که میانگین روزهایی بستری جانبازان شیمیایی ۹ روز است، این مسئله نیز سلامت روانی جانباز را تحت تأثیر قرار می دهد. در بررسی سلامت عمومی افراد با توجه به تاریخچه وجود اختلالات روانی در بستگان درجه یک و دوری آنها مشخص شد افرادی که فقط بستگان درجه یک آنها سابقه مثبت بیماری اعصاب و روان داشتند، بالاترین نمرات آزمون را دارند.

این مسئله نشانگر ارتباط سوابق خانوادگی با اختلالات اعصاب و روان است که مطالعات دیگر نیز این مسئله را تأیید می کند.

بنابراین با توجه به اصل «پیشگیری بهتر از درمان است» می توان با استفاده از نتایج تحقیقات و بررسی های به عمل آمده برخی از این عوامل را به برنامه ریزی بهتر و آموزش صحیح کنترل کرد و این مسئله تنها گامی برای ارتقای سطح کیفیت زندگی این عزیزان است.

کتاب

	<div>روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی هرمزگان</div>
---------------	---

- روابط عمومی دانشگاه**

علوم پزشکی و خدمات

بهداشتی درمانی هرمزگان

شامل عوامل اعصاب ، گاز خردل و سیانور بودند. گاز خردل به طور وسیع و با غلظت های زیاد به دفعات در مناطق مختلف جنگی به کار برده شد. این گاز با توجه به اثرات حاد و تاخیری است که ایجاد می کند سبب نگرانی



سایه جنگ روی سلامت جانبازان شیمیایی

و وحشت فراوان در مصدومان و مختل شدن سلامت روانی آنان می شد.

در بررسی های متعددی که از سربازان امریکایی مواجه شده با گاز خردل به عمل آمده آثارهای متعددی از این

اختلالات به دست آمده است.

سلامت روان چیزی فراتر از فقدان یا نبود بیماری روانی است ، بعد مثبت سلامت روان که سازمان بهداشت جهانی نیز روی آن تکیه داشته در تعریف سلامت آن را لحاظ کرده است که به طوری که بیان می کند سلامت یک حالت رفاه فیزیکی ، روانی و اجتماعی است و تنها به فقدان بیماری یا ناتوانی گفته نمی شود. سلامت روان شامل رفاه ذهنی ، احساس خود توانمندی ، خودمختاری، کلیات، درک همبستگی و توانایی تشخیص استعدادهای بالقوه هوشی و عاطفی است. به عبارتی سلامت روان حالتی از رفاه است که در آن فرد توانایی هایش را باز می شناسد و قادر است با

استرس های معمول زندگی تطابق حاصل کرده ، از نظر شغلی مفید و سازنده بوده و به عنوان بخشی از جامعه با دیگران مشارکت و همکاری داشته باشد.

● **سلامت روانی و جانبازان شیمیایی**

تحقیقات نشان داده است که سلامت روانی مصدومان شیمیایی ، توسط خود حادثه و استرس های ناشی از شرایط جسمانی فرد مورد تهدید قرار می گیرد. طی مطالعاتی که در امریکا در زمینه ارتباط عوامل خرد با عوارض روان شناختی جهت افزایش توان مقابله در برابر جنگ شیمیایی صورت گرفته است، شایع ترین اختلالات ایجاد شده در سربازان شامل اختلالات خلقی طولانی مدت، اختلالات اضطرابی و برخی پاسخ های ناشی از استرس بوده است.

همچنین با بررسی سلامت روانی جانبازان شیمیایی سرزشت در کشورمان نیز متوجه می شویم که تنها ۱۰ درصد از افراد از سلامت روانی برخوردار بودند و